**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 016– 09 /08/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## روایات نافی حق الماره

روایاتی که تا اینجا خوانده شد، دالّ بر ثبوت حق الماره بودند. اما روایاتی که از آنها ممکن است عدم ثبوت حق الماره استفاده شود این روایات است:

### روایت اول: روایت مسعده بن زیاد

هارون بن مسلم عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ سُئِلَ عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ مِمَّا حولهم حَلَالٌ. فَقَالَ: «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ. وَ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الضَّرُورَةِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يُبْنَى عَلَى حَدَائِقِ النَّخْلِ وَ الثِّمَارِ بِنَاءٌ لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْهَا كُلُّ أَحَد[[1]](#footnote-1)

هر چند درباره مسعده بن صدقه مباحثی وجود دارد اما درباره مسعده بن زیاد بحثی وجود ندارد و به همین دلیل سند روایت بدون تردید صحیح است.

در پاورقی جامع الاحادیث نسخه بدل هُوَ لَهُمْ به جای حولهم نقل شده است که احتمالا حولهم صحیح است و مما هو لهم حلال معنای مفهومی ندارد زیرا در این فرض، راوی حلیت را پیش فرض گرفته و دیگر وجهی برای سوال ندارد. مما حولهم به این معناست که راوی درباره حلال بودن فاکهه و رطبی که حول آنهاست، پرسش می کند.

حضرت علیه السلام در پاسخ می فرماید: اگر حائط داشته باشد، تنها در صورت ضرورت اکل جایز است و نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از کشیدن دیوار بر حدائق نخل و ثمار به خاطر اهل ضرورت است نه اینکه هر کس از راه رسید، بخواهد استفاده کند.

از این روایت استفاده می شود که اکل ماره به طور کلی حلال نیست. این روایت صحیح است و درباره متن آن در آینده بحث خواهیم کرد.

### روایت دوم: روایت علی بن یقطین

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَيْئاً وَ يَأْكُلَ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ وَ كَيْفَ حَالُهُ إِنْ نَهَاهُ صَاحِبُ الثَّمَرَةِ أَوْ أَمَرَهُ الْقَيِّمُ فَلَيْسَ لَهُ وَ كَمِ الْحَدُّ الَّذِي يَسَعُهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ قَالَ لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئاً.[[2]](#footnote-2)

حسن بن علی بن یقطین و حسین بن علی بن یقطین توثیق شدند و وثاقت علی بن یقطین نیز روشن است. شرح حال جالبی از علی بن یقطین در تاریخ بغداد است که رجوع به آن مناسب است. به نظرم در چاپ جدید تاریخ بغداد این شرح حال آمده و آن را در چاپ قدیم ندیده بودم.

مباطخ به معنای مزرعه بطیخ است و در فارسی به آن جالیز می گویند.

راوی سوال می کند که آیا جایز است بدون اذن صاحبش، از آن تناول کند؟ و حکم اکل در صورت نهی مالک چیست؟

در نسخه تهذیب أَوْ أَمَرَهُ الْقَيِّمُ فَلَيْسَ لَهُ وارد شده است. اما مرحوم مجلسی در روضه المتقین؛ ج 6، ص: 514 بیان می کند:

و الظاهر أن يكون (و أمره القيم و ليس له) فيكون زيادة الهمزة و قلب الواو بالفاء من النساخ.

مرحوم مجلسی ثانی نیز این مطلب را توضیح داده که قیّم یعنی کسی که از طرف مالک مسئول باغ است. حال اگر بدون اجازه مالک اجازه بدهد یا معلوم نباشد آیا اجازه از طرف مالک است؟ نمی توان از میوه های بستان استفاده کرد. ایشان می نویسد:

قوله: أو أمره القيم أي: يأمره بالأكل من جعله المالك قيما على البستان، و ليس له ذلك، لعدم إذن المالك له في ذلك، أو لعدم معلوميته.[[3]](#footnote-3)

در مختلف علامه؛ ج 8، ص: 360 «و لیس له» نقل شده اما در نهایه الاحکام؛ ج2، ص: 538 «فلیس له» نقل شده است. درعوالی اللئالی؛ ج2، ص: 332 «او لیس له» نقل شده که همین تعبیر در استبصار[[4]](#footnote-4) آمده است.

به نظر می رسد، «و لیس له» از همه روشن تر است که مشابه آن در برخی روایات دیگر نیز آمده که کسی که مال برای او نیست، اجازه می دهد:

وَ لَيْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْ ثَمَرِ بُسْتَانٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُضْطَرّاً قُلْتُ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي الْبُسْتَانِ الْأَجِيرُ وَ الْمَمْلُوكُ قَالَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِه‏[[5]](#footnote-5)

ظاهر سوال این است که در صورتی که اجیر و مملوکی که در باغ کار می کنند اجازه دهند، حکم چیست؟ حضرت علیه السلام نیز در پاسخ بیان می کند: تنها با اجازه مالک اکل جایز است. در روایت مورد بحث نیز سوال این است که آیا نفس قیمومت شخص باعث می شود که قیّم بتواند به دیگران اجازه اکل بدهد؟ اگر نسخه «المقیم» صحیح باشد، مراد این است که اجازه کسی که به جای مالک در باغ است یا نگهبان باغ است، کافی نیست.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئاً

### روایت سوم: روایت مروک بن عبید

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَمُرُّ عَلَى قَرَاحِ الزَّرْعِ يَأْخُذُ مِنْهُ السُّنْبُلَةَ قَالَ لَا قُلْتُ أَيُّ شَيْ‏ءٍ السُّنْبُلَةُ قَالَ لَوْ كَانَ كُلُّ مَنْ يَمُرُّ بِهِ يَأْخُذُ مِنْهُ سُنْبُلَةً كَانَ لَا يَبْقَى شَيْ‏ءٌ.[[6]](#footnote-6)

این روایت به جهت «عن بعض اصحابنا» مرسل است.

قراح الارض در پاورقی جامع الاحادیث اینگونه ترجمه شده است: المزرعه التی لیست علیها بناء و لا فیها شجر

ماء قراح در غسل میّت به معنای آب خالص است و مخلوطی ندارد. قراح الارض نیز مزرعه خالصی است که دیوار و بناء و درخت ندارد و مزرعه خشک و خالی است.

صاحب قاموس الرجال می گوید: «السنبله» اول باید «سنبله» باشد به این معنا که یک خوشه می گیرد. البته صاحب قاموس الرجال این نکته را تذکر داده که مفروض روایت این است که خوشه گندم حمل می شود زیرا خوشه گندم را نمی توان همینطور خورد و یا باید پخته شود یا باید تبدیل به آرد شود. پس موضوع این روایت حمل است در حالی که سایر روایات از حمل نهی کرده اند. نکته دوم این است که این روایت در خصوص مزرعه است و به باغ و نخل و ثمر که قدر متیقن بسیاری از روایات است نظارت ندارد. ممکن است گفته شود: درباره نخل و ثمر، اجازه استفاده وجود دارد اما درباره سنبله اجازه استفاده وجود ندارد.

البته تعلیل روایت که اگر هر کس یک خوشه بردارد چیزی باقی نمی ماند، اقتضا می کند که در ثمره نیز حکم همین باشد و در صورتی که برداشتن از ثمره باعث شود که چیزی برای صاحب باغ باقی نماند، اکل جایز نیست. برخی «لا یفسد» در روایات را به همین معنا تفسیر کردند به این معنا که به گونه ای مورد استفاده قرار نگیرد که محصول ضایع شود و چیزی از محصول باقی نماند.

به هر حال این روایت نمی تواند دلیل بر عدم جواز اکل ماره بدون افساد از نخل و ثمر باشد و ظاهر آن صورت حمل است. اگر روایت اطلاق داشته باشد، حمل آن بر صورت حمل بعید نیست. پس این روایت را نباید جزء روایات بحث قرار داد.

### روایت چهارم: روایت ابن مسلم

عن ابن مسلم وَ لَيْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْ ثَمَرِ بُسْتَانٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُضْطَرّاً قُلْتُ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي الْبُسْتَانِ الْأَجِيرُ وَ الْمَمْلُوكُ قَالَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِه‏[[7]](#footnote-7)

بنده مقاله ای درباره کتاب نوادر الحکمه به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی یا کتاب حسین بن سعید؟ نوشتم. اصل این مطلب برای آیت الله والد است ولی تنظیم آن بحث از بنده است. محصّل آن این است که کتابی که به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی است، هیچ ارتباطی به احمد بن محمد بن عیسی ندارد و کتاب حسین بن سعید است که در برخی از ابواب، اسناد کامل است و در برخی از ابواب، اسناد ناقص است.

سند مورد بحث ناقص است و حسین بن سعید از ابن مسلم که ظاهرا محمد بن مسلم است، مستقیم نقل نمی کند. پس این روایت مرسل است و از نظر سندی قابل اعتماد نیست. اگر کتاب برای احمد بن محمد بن عیسی باشد به طریق اولی نمی تواند از محمد بن مسلم روایت کند زیرا احمد بن محمد بن عیسی شاگرد حسین بن سعید است.

شاید مورد روایت جایی باشد که ظهور حالی وجود ندارد که اجیر و مملوک اختیار دار باغ هستند و گرنه در جایی که چنین ظهور حالی وجود داشته باشد، اکل به اجازه اجیر و مملوک جایز است. فرض کنید: کسانی مانند فرزند صاحب باغ که اختیار بالاتری دارند، نوعا از اجازه آنها رضایت صاحب باغ احراز می شود.

روایات عامه را در آینده خواهیم خواند.

## کلام مرحوم شوشتری: حمل بر فرض رضایت

مرحوم صاحب قاموس الرجال در النجعه مطلبی دارند که در بحث ما مفید است. ایشان مدعی هستند که ظاهر کلینی این است که ایشان به حق الماره قائل نیست. همچنین ایشان روایت بر صورت رضایت مالک حمل کرده است. ایشان می نویسد:

و العدم ظاهر الكافي حيث روى (في باب نادر، 46 من أبواب زكاته أوّلا) عن عبد اللّه بن سنان، عن الصّادق عليه السّلام ... عن أبي الرّبيع الشّاميّ، عن أبي عبد اللّه عليه السّلام نحوه إلّا أنّه قال: و لا يفسد، و لا يحمل». و النّادر بمعنى الشّاذ و ما لا يعمل به مع أنّه يمكن حملهما على ما إذا رضي المالك و أذن عموما لقوله أخيرا: و كان إذا بلغ نخله- إلخ».[[8]](#footnote-8)

ابتدا سخن اخیر ایشان را بررسی می کنیم.

ایشان روایت عبد الله بن سنان را به نحوی دیگر نقل کرده است. روایت عبد الله بن سنان این بود:

وَ كَانَ إِذَا بَلَغَ نَخْلَةٌ أَمَرَ بِالْحِيطَانِ فَخُرِقَتْ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ.[[9]](#footnote-9)

در حالی که ایشان روایت را به این صورت نقل کرده است:

و كان إذا بلغ نخلَهُ أمر بالحيطان فخرقت لمكان المارّة

به این معنا که درخت متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و پیامبر ص با درخت خود این کار را انجام می دادند. اما این نقل با قبل از روایت منافات دارد که می فرماید: قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تُبْنَى الْحِيطَانُ بِالْمَدِينَةِ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ زیرا از این تعبیر استفاده می شود که بنای حیطان حرام است و باید اجازه استفاده مارّه از میوه های درخت را بدهد و در رضایت دادن یا ندادن اختیار ندارد. حتی بنده به ذهن ندارم که پیامبر صلی الله علیه و آله خودشان نخلی داشته باشند و حتی فدک را نیز به حضرت زهرا سلام الله علیها اهدا کردند. به هر حال این نقل مرحوم صاحب قاموس الرجال با فقره قبل تناسب ندارد. بلکه نقل صحیح « نَخْلَةٌ» است.

ایشان با نقل «نخلُهُ» روایت را اینگونه معنا کرده که تخریب دیوار به معنای اذن به اکل است مانند زدن پرچم عزاداری و بازگذاشتن درب خانه که از آن فهمیده می شود روضه عمومی است و هر کس خواست می تواند در روضه شرکت کند. پس ایشان بیان می کند: نفس اینکه پیامبر ص دیوار را می شکافت، دلیل بر اذن دادن پیامبر ص است و همین قرینه می شود که صدر روایت نیز در جایی است که مالک اماره ای بر رضایت به تصرف مردم اقامه کرده است. چنانچه بیان شد: در داستان امام صادق علیه السلام نیز ایشان به مردم اذن می داد که از خرماهای باغ استفاده کنند.

اگر نقل «نخلُهُ» صحیح باشد، سخن ایشان صحیح است اما نقل صحیح «نخلةٌ» است و ظاهر روایت این است که پیامبر ص به صاحبان باغ ها دستور می دادند که به هنگام رسیدن نخل، دیوار را خراب کنند. این بدان معناست که باید دیوار خراب شود و متوقف بر اذن صاحبان باغ نیست. البته باید رابطه این روایت با روایات دیگری که امر پیامبر ص را به جهت اضطرار دانسته را بررسی کرد.

فرض کنید اشکال تناقض صدر و ذیل وجود نداشته باشد و تعبیر « قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تُبْنَى الْحِيطَانُ بِالْمَدِينَةِ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ» در روایت وجود نداشت و تنها تعبیر «یجوز للرجل ان یأکل منها و لا یفسد» وجود داشت، با این فرض در ذیل روایت آمده است هر گاه ثمره نخل پیامبر ص می رسید، ایشان دیوارهای باغ را خراب می کرد تا به مردم تفهیم کند که بیایید و از میوه ها استفاده کنید. با این فرض، کلام صاحب قاموس الرجال صحیح است و ذیل روایت مقیِّد اطلاق صدر است و نمی توان به صورت مطلق حتی در صورتی که اماره ای بر رضایت مالک وجود ندارد، حلیت را اثبات کرد. زیرا ذیل روایت اختصاص به صورتی دارد که اماره بر رضایت مالک وجود داشته است. پس روایت بیان می کند: پیامبر ص اجازه استفاده از باغ را می دادند پس شما نیز خوب است اجازه بدهید نه اینکه مارّه حق دارد و لو بدون اجازه مالک، از میوه های باغ او استفاده کند.

سخن بنده این بود که تعبیر « قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تُبْنَى الْحِيطَانُ بِالْمَدِينَةِ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ» صریح در این است که مارّه حقی دارد و باید برای رعایت حق دیوارها خراب شود. پس بحث ما صرفا تمسک به اطلاق صدر نبود و به این تعبیر استدلال می کنیم. این تعبیر ظهور قوی دارد که فعل اختصاصی پیامبر ص نبوده و همین قرینه بر این است که «بلغ نخلةٌ» در ذیل صحیح است.

ایشان در مطلب اول خود، نادر را به معنای شاذّ دانسته است. ایشان در دو صفحه بعد این مطلب را بیشتر توضیح داده است. ایشان بیان می کند: نادر به معنای شاذّ است و باب النادر با باب النوادر فرق دارد. باب النوادر به معنای روایت های جالب و طریف است اما باب النادر به معنای روایت شاذّ است. سپس به کلینی اعتراض می کنند که چرا روایت غله عین زیاد را در باب النادر آوردید.

برای تحقیق بیشتر درباره این بحث به این آدرس ها رجوع شود. النجعه، ج 7، ص: 220 و 222 الرد علی اصحاب العدد شیخ مفید، ص: 19 که در سرائر، ج 2، ص: 189 نقل شده و پذیرفته شده و در النجعه، ج 4، ٌک 273 و ج 5، ص: 312 در مقام پاسخ بر آن بر آمده است. در جلسه آینده درباره این بحث صحبت خواهیم کرد. بحث نادر و نوادر در نحوه فهم ما نسبت به فتاوای اصحاب مؤثر است.

1. قرب الاسناد؛ ص: 80 [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص92.](http://lib.eshia.ir/10083/7/92/) [↑](#footnote-ref-2)
3. ملاذ الاخیار؛ ج 11، ص: 92 [↑](#footnote-ref-3)
4. [استبصار، شیخ طوسی، ج3، ص90.](http://lib.eshia.ir/11002/3/90/) [↑](#footnote-ref-4)
5. النوادر؛ ص: 170 [↑](#footnote-ref-5)
6. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص385.](http://lib.eshia.ir/10083/6/385/) [↑](#footnote-ref-6)
7. النوادر؛ ص: 170 [↑](#footnote-ref-7)
8. النجعه فی شرح اللمعه؛ ج 7، ص: 220 [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص569.](http://lib.eshia.ir/11005/3/569/) [↑](#footnote-ref-9)